درباره «چیماماندا آدیچی»
برنده جایزه ادبی اورنج برای زنان داستان نویس

نوستالژی روزهای صلح در لندن

«چیماماندا انگوزی آدیچی» پریشان خاطر است؛ واکنشی نامتعارف به بردن جایزه اورنج که معتبرترین جایزه ادبی در حوزه داستان نویسی زنان محسوب می شود. ظاهراً کیف دستی اش، درست یک شب پیش از اهدای جایزه و در جریان یک مراسم ساده امضای کتاب در لندن به سرقت رفته بود و او تمام کارت های اعتباری و همچنین دفترچه حاوی افکار تازه داستانی برای رمان های آتی اش را از دست داده است. او شب قبل از این پیروزی شیرین، از شدت عصبانیت و همچنین ناراحتی خوابش نبرده بود. آدیچی می گوید: «هنوز نمی توانم باور کنم کسی آن را ندزیده است و کاش معجزه ای روی بدهد و زودتر آنها را پیدا کنم» و با گفتن این جمله گویی که به یاد خوشبختی تازه خود افتاده باشد، ادامه می دهد: «پس چه خوب شد که بردم وگرنه دائم خودم را سرزنش می کردم که اصلاً برای چه به انگلیس آمدم.»

به سرقت رفتن کیف دستی آدیچی بهانه خوبی برای صحبت از کلیشه هایی است که داستان نویسان آفریقایی به آن عادت کرده اند. این نویسنده نیجریه از دوزخ خلاقکاران یعنی کشور خودش خارج شده و به ناگهان اموالش در یک جلسه بسیار فرهنگی و هنگام انجام یک کار فرهنگی یعنی امضای یکی از کتاب هایش برای یک هوادار به سرقت می رود. او می گوید: «هیچ وقت در لاگوس مشکلی برایم پیش نیامد و حالا آمدن به لندن و اتفاق افتادن آن در اینجا واقعاً...»

با این حال آدیچی در برابر اینگونه نگاه ها و دیدگاه های کلیشه ای به آفریقا مقاومت می کند: «ما این سابقه دیرینه را داریم که کشور ما را بخواهند یا دیدی که چندان تعریف آمیز نیست بنگرند و در آمریکا [کشوری که از ۱۲ سال پیش تاکنون در آنجا به تحصیل پرداخته است] یک نویسنده آفریقایی بودن به ذهنیت ها و تفکرات و حتی انتظاراتی خاص در افراد دامن می زند. آمریکایی ها فکر می کنند نویسندگان آفریقایی باید لزوماً درباره فقر، ایدز، بکری طبیعت یا امور غریب و جادویی بنویسند. آنها با انتظارات خاص به سراغ آفریقا و نویسندگان آفریقایی می آیند. زمانی یکی از استادان دانشگاه جان هاپکینز به من گفت باور ندارد کتاب «ختمی ارغوانی» که درسال ۲۰۰۳ چاپ شد را من نوشته باشم چون فضای داستان برای او خیلی آشنا بود. به عبارتی دیگر من دراین رمان درباره آفریقایی های طبقه متوسط نوشته بودم که ماشین داشتند وگرسنگی و قحطی نکشیده بودند و در نتیجه برای او این رمان دقیقاً یک رمان اصیل آفریقایی نبود.»

«آدیچی» مصمم است به دنیا و بخصوص نسل جدید خوانندگان نشان دهد که آفریقا دیگر یک اردوگاه بزرگ کار اجباری نیست، بلکه قاره ای است که از دل آن داستان های زیادی برمی خیزند و نه صرفاً یک داستان آشنای زجر مردمی و استقلال طلبی. او می گوید: «مردم گاه فراموش می کنند آفریقا جایی است که در آن «طبقه اجتماعی» وجود دارد و از اهمیت برخوردار است.» آدیچی می افزاید: «به ما نگاهی دارند که گویی آفریقایی ها اجازه ندارند طبقه اجتماعی داشته باشند و اصالت آفریقایی مترادف فقر، قحطی و گرسنگی است و در نهایت تأسف و دلسوزی دیگران را می طلبید. به آفریقا به چشم جایی نگریسته می شود که غربی ها به آنجا می روند تا با وجدان خود تسویه حساب کنند. این را در فیلم ها و کتابهای بسیاری که در باره آفریقا نوشته شده اند می بینیم و همین مسأله واقعاً عذابم می دهد.»

«آدیچی» نگاه خوشبینانه ای به ستارگان غربی دنیای سینما و موسیقی که درسالهای اخیر آغوش خود را بر روی این قاره گشوده اند، ندارد. «به نظرم مشکل با این باور شروع می شود که وقتی هنرپیشه ای مثل آنجلینا جولی یک کودک آفریقایی را به فرزندخواندگی می پذیرد، گفته می شود که او درصدد نجات آفریقا است. کار به این سادگی ها نیست. رفتن یک فرد به آنجا برای به فرزندخواندگی پذیرفتن یک کودک و یا نشان دادن تصاویر کودکانی که دور چشم هایشان را مگس پر کرده کافی نیست. این آفریقا را ساده می کند. اگر اخبار رسانه ها را دنبال کنید پس از مدتی به این باور می رسید که همه در آفریقا از شدت گرسنگی در حال مردن هستند و البته این طور نیست. بنابراین لازم است که با آن تصویر متفاوت از آفریقا و ذهنیت های جدید نیز آشنا شوید.»

رمان برنده اورنج آدیچی، «نیمی از یک خورشید زرد» دقیقاً منطبق بر آن تصویر متفاوت از آفریقا و آن «آفریقای دیگری» است که به جز قحطی زدگان، آن آفریقایی هم طبقه متوسط و غیرمنفعل که استاد دانشگاه آدیچی از به رسمیت پذیرفتن آنان ابا داشت - ساکنان آن هستند. دو خواهر دوقلو و دختران یک تاجر ثروتمند داستان خود را در جنگ نیجریه - بیافران ۷۰-۱۹۶۷ از پیش می برند. آدیچی، ایگبویی از یک منطقه در جنوب شرقی نیجریه که می خواست به عنوان بیافرا مستقل شود تراژدی این جنگ را به تصویر می کشد؛ جنگی که جان قریب به سه میلیون نفر را گرفت. به گفته بسیاری از منتقدان ادبی «نیمی از یک خورشید زرد» رمانی است که بسیار منکی به عناصری همچون ترس، خشونت، کشتار و خونریزی و نشان دادن قساوت های مردمی برای خلق یک فضای پرداهره داستانی است، اما در این میان و برای حفظ اعتدال در مسیری که در پیش گرفته، از اشاره به دوستی های بی غل و غش، تلاشها و مبارزه های جمعی غافل نمی شود. یکی دیگر از شخصیت های کلیدی «نیمی از یک خورشید زرد - عنوان این رمان برگرفته از نماد پرچم بیافران است - اوگوو است؛ پسر کی ازیک روستای فقیر نشین که در جمع استقلال طلبان سیاسی و طبقه مرفه و بی درد آفریقا گرفتار می شود، به ارتش بیافران فراخوانده می شود و به عنوان وجدان و ضمیر بیدار این رمان معرفی می شود. خیلی زود مشخص می شود که او کتابی را درباره این جنگ خواهد نوشت و این سرگذشت دردناکی است که تنها باید به وسیله آفریقائیان روایت شود، نه غربی ها یا انگلیسی ها! آدیچی که تنها ۲۹ سال دارد می گوید پوشش خبری شبکه CNN از شرایط آفریقا را خسته کننده می یابد، چون اجازه نمی دهند آفریقایی ها خود راوی شرح حال شان باشند. او توضیح می دهد: «آنها به عنوان مثال به کنگو می روند، یک مشت آدم آن منطقه را به صف می کنند و سپس از یک بلژیکی که می گویند کنگوشناس است می خواهند تا برای مردم دنیا از کنگو وضع و مشکلاتشان بگوید. باخودم همیشه فکر می کنم که چه می شد اگر از خود مردم کنگو می خواستند جلوی دوربین میکروفون رابه دست بگیرند و سخنگوی خودشان باشند. گاهی با خودم فکر می کنم: «آیا خوب نبود که من هم تبدیل به صدایی می شدم که آمریکا یا انگلیس را برای دنیا توضیح می داد. این اتفاق هرگز نمی افتد.»

آدیچی در رمانش موفق به القای مجموعه ای از دیدگاه های سیاسی تند و تیز خودبه شیوه ای قانع کننده و البته با کمک استدلال های منطقی می شود.

با این حال او نویسنده ای موعظه گر نیست حتی اگر قرار باشد به جزئیات یک موعظه رسمی در رمانش بپردازد. وقتی از او می پرسم چرا یک شخصیت سفیدپوست نقش کلیدی را در رمانش بازی می کند او علت پشت پرده آن را درنظر داشتن امکان ساخت فیلمی براساس آن در آینده ای نزدیک خواند. ظاهراً این چیزی است که هالیوود برآن تأکید زیادی دارد و حال او به شوخی می گوید که ای کاش از شخصیت های سفیدپوست بیشتری استفاده می کرد. اوبا این حال می افزاید: «البته این یک شوخی بود؛ یک شوخی که حقیقتی تلخ را در دل خود پنهان دارد. هالیوود به دنبال شخصیت های سفیدپوست است تا این قاره را برای مخاطبان سفیدپوست خود زیباتر جلوه دهد.»

استناد به جنگ بیافرا داستان حماسه آفرین مردم سرزمینش که همچنان درخاطره جمعی آنها حک شده است - شهامتی تحسین آمیز را در وجود این نویسنده داستان عجیب را شاهد بودیم که براساس آن ۴ فضاورد تبدیل به جنگاوران رشته های رزمی می شدند و رقابت داخلی بین آنها، موجب رویارویی آنان شد و سپس همه چیز طوری به هم می ریخت که انگار هدف اصلی فقط از بین بردن آدم های خوب ماجرا بود.

این بار در قسمت دوم که قرار است از پرفروش ترین فیلم های ماه نخست تابستان ۲۰۰۷ باشد، قهرمانان و کاراکترهای اصلی تا حدی با یکدیگر کنار آمده اند و اوضاع مساعدتر شده است، ولی بازی ها همچنان خشک و مصنوعی جلوه می کند و طراوت و حالت طبیعی لازم در آن دیده نمی شود. موضوع فیلم همچنان غیرمنطقی اما قدری جدی تر از کار نخست است، چون این بار آدم های بد می خواهند کره زمین را از بین ببرند و با این وجود این احتمال منفی بزرگ هم گاهی تحت الشعاع بحرانی قرار می گیرد که همواره در شخصیت سازی کاراکترهای قصه به چشم خورده است.

با این اوصاف هر ۴ کاراکتر اصلی با همان توانی به صحنه باز می گردند که در فیلم اول دیده بودیم. یکی از آنها ریچاردز سرکرده گروه (با بازی ایوان گرافود) است که توانایی ها و ظرفیت وسیعش در تغییر شکل دادن و انعطاف پذیری قطعه اش موجب می شود هر لحظه به شکلی در آید. دیگری سواستورم (جسیکا آلبا) است که قدرت نامرئی کردن خود و پنهان ماندن از دید دیگران را دارد. سپس به برادر او جانی استورم (کریس اوانز) می رسیم که توانایی پرواز کردن را دارد و می تواند به صورت شعله های آتش هم درآید و در نهایت بن گریم (مایکل چیکلیس) هم در صحنه حاضر است که یک آدم صخره مانند بسیار قدرتمند است. تیم استوری هم در مقام کارگردان به صحنه بازگشته است و شاید آگاهی های او نسبت به فیلم نخست بیشتر شده باشد و لااقل در قیاس با آن زمان شاهد صحنه ها و سکانس های جنگی بهتری هستیم و این نماها به بدی فیلم اول نیست. در قسمت اول دیدیم که توان ۴ نفر فوق العاده و حصار امنیت آنها به گونه ای شکسته شد و در نتیجه آنها مجبورند در قسمت دوم تدابیر دیگری را در پیش گیرند. مراسم ازدواج کاراکترهای رید و سو در پیش است و این امر رسانه ها را به تسخیر خود در آورده است. اما یک موجود به طبنت که می تواند نشانگر سرنوشت های شوم باشد و موج سوار نقره ای خوانده می شود، از راه می رسد و مراسم را به هم می ریزد و موجب می شود که ۴ نفر فوق العاده مجبور به ائتلافی ناخواسته با دشمن اصلی خود وبیکتور فون دوم (جولی ین مک مان) باشند. این دشمن صاحب قدرتی فراتر از حدود متعارف در زمینه های تکنولوژیک و به سان یک فلز مقاوم است و با این وجود هیچ کس توضیح نمی دهد که چطور پس از نابودی مطلق در فیلم نخست، دوباره زنده شده و برای قسمت دوم سر برآورده و به نقطه کنونی رسیده است. آب باز نقره ای با ظهور خود در سطح جهان بسیاری از جاها را در هم می کوبد و چنان قدرتمند و تأثیرگذار است که باعث یخ زدن دریاها می شود. در نگاه نخست به نظر می آید او آخر و نقطه پایان تمام بدی ها در این قصه باشد، اما واقعاً چنین نیست و پس از مدتی کوتاه متوجه می شویم که او فقط نماینده امپراتوری و حکومتی است که می کوشد سیاره های مختلف را به حکومت مرکزی تحت اداره و تملک آن (گالاکتوس) بیفزاید و همه چیز را در اختیار خود گیرد. تضادها و موارد تصنعی دراین فیلم همان طور که پیشتر گفتیم بسیارند و تنهاحسنی که دارد، این است که زمان آن سریعاً سپری می شود و در نتیجه بی عقلی ها و تفکر اندک حاکم بر آن به سرعت از مقابل چشم ها فرار می کند و نمی ماند تا بشدت توی ذوق بزند. فیلمنامه را دان پین و مارک فراست نوشته اند و حاصل آن، خنده دار بودن بعضی دیالوگ هایی است که برای سکانس های جدی فیلم نوشته شده اند. در چنین فضایی و در حالی که اسپیشیال افکت و جلوه های بصری نیز گاهی به هدف نمی زنند، بازیها هم همان طور که قبلاً گفتیم کاملاً از هدف و مسیر دور نشان می دهند و اصولاً برای فیلمسازان اهمیتی نداشته و بدتر از همه بازی های گرافود و آلبا در دورل از ۴ نفر اصلی است. در میان بازیگران فیلم، کری واشنگتن هم دیده می شود که نقش نامزد نایبنای کاراکتر بن گریم را بازی می کند و آندره براگر را هم داریم که یک ژنرال ارتش است که از ۴ نفر فوق العاده طلب کمک می کند. تیم استوری و دستیارانش قصد داشته اند از داستان های اورژنال کمیک استریپ مربوطه فراتر بروند، اما کاراکترهای ارائه شده توسط آنها نایخته و فاقد هرگونه عمقی هستند و آنها گاهی به قدری سطحی اند که مثل عروسک های کاشته شده در مغازه ها و پشت ویترین آنها نشان می دهند. صحبت کردن به جای کاراکتر آب باز نقره ای را به لارنس فیش برن سپرده اند، ولی این هم کمک زیادی به فیلم نکرده است. طبق داستان شاید او قادر به ایجاد انواع حفره ها و خندقها در کره خاکی باشد، ولی در تصاویر مقابل چشم بیننده ها او موجودی نشان می دهد که به دشواری می تواند از خواب رفتن خود جلوگیری کند. برای ایجاد وبه نمایش گذاشتن فعالیت های مختلف توسط کاراکترهای فیلم از دوگ جونز استفاده شده که صحنه های مشابهی را در فیلم «هزارتوی پن» کار سال پیش گی یرمو دل تورو مکزیکی عرضه کرده بود. در آن فیلم شرکت دیجیتالی وتا که طرف همکاری پیتر جکسون کارگردان نیوزیلندی بوده، نیز نقش عمده ای داشت و این شرکت در قسمت دوم «۴ نفر فوق العاده» هم حضوری وسیع داشته است، ولی این نیز به تنهایی فیلم را نجات نمی دهد. مانند فیلم اول، فیلم دوم نیز با نمایی به پایان می رسد که فقط می تواند نوید ساخت قسمت بعدی باشد وهرچند دلیلی اقتصادی برعدم تهیه قسمت سوم فیلم وجودندارد، اما اگر سیر نزولی فیلم به همین اندازه ادامه یابد، باید در انتظار تصاویری از هم گسیخته تر در آن زمان بود. فیلم کنونی هم که کار کمپانی فاکس قرن بیستم وبه طول مدت ۹۲ دقیقه است، اثری است که بیننده ها را بیشتر به سمت سایر آثار الهام گرفته از روی کمیک استریپ ها می کشاند، حتی اگر فروش قابل توجه فیلم چیزی خلاف این را بگوید.

منبع: Empire

درباره قسمت دوم فیلم
«۴ نفر فوق العاده»

یک اقتباس پرفروش اما ازهم گسیخته

وصال روحانی

افرادی که از روی کتاب های کمیک استریپ فیلم های سینمایی ساخته اند، بارها مدعی شده اند که فقط زمانی اقدام به ساخت قسمت های بعدی آن می کنند که مطمئن شوند آن قسمت ها از فیلم های اولیه بهتر از آب در می آید. با وجود این ادامه ای بر فیلم «۴ نفر فوق العاده» که به تازگی در آمریکا و کانادا اکران شده و بزودی زود در اروپا هم به نمایش درمی آید، به خوبی قسمت نخست نیست و اگر چیزی از آن کم نکند بر آن اضافه هم نخواهد کرد. تفاوت های قسمت دوم که نام جنبی «به پاخیزی آب باز نقره ای» را نیز بر آن نهاده اند، با فیلم اول این است که آزادتر و راحت تر است و چیزی را به بیننده ها دیکته نمی کند و توان های فوق بشری که از اصول ثابت فیلم اولیه بود، در فیلم دوم جلوه کمتری دارد و اکشن و تحرک موجود در فیلم تند و تیز اما خارج از توان بشر نیست و طول مدت فیلم هم ۱۵ دقیقه کمتر است. شاید هم عده ای بگویند این فیلم کمتر از قسمت نخست که در سال ۲۰۰۵ اکران شد و با وجود پاره ای ایرادات فروشی هنگفت داشت، تماشاگران را آزار می دهد زیرا بشری تر است و نمی خواهد خصوصیات خارق العاده افراد گروه موسوم به «۴ نفر فوق العاده» را دائماً در معرض دید دیگران قرار دهد. فیلم نخست صاحب برخی صحنه های ناشسخص و مبهم اکشن بود و حتی کاراکترهای اصلی اش هم با یکدیگر ستیز داشتند و به نظر می رسید سازندگانش با یکدیگر تفاهم نداشته اند واگر زیاد فروخت به خاطر محبوبیت این ژانر (اقتباس های سینمایی از روی کمیک استریپ ها) بود وگرنه اکثر اقتباس هایی از این دست از ۴ نفر فوق العاده «اورژنال» بهتر بوده اند. در آن قسمت، یک

روی دکه مطبوعات هنری

عکس

دویست و چهل و دومین شماره ماهنامه «عکس» ویژه خرداد ماه منتشر شد. در شماره تازه این نشریه مطالبی همچون عکس های جشنواره آئین های سرور و شادمانی، عکس های خرمشهر و عکاسان خرمشهر، گفت وگو با داریوش عسکری، عکس های محمد میرزایی، گفت وگو با محمدرضا طهماسب پور و... به چاپ رسیده است. دیگر مطالب این شماره ماهنامه تخصصی عکس عبارتند از: عکس های برگزیده تئاتر سال ۱۳۸۵، مروری بر زندگی و آثار جوان فوتنکوبرتا، ورود ممنوع، عابر پیاده، عکس هایی از محمد غزالی، رویدادهای خارجی و...

سینما و ادبیات

فصلنامه «سینما و ادبیات» ویژه تابستان ۱۳۸۶ به چاپ رسید. در شماره سیزدهم این فصلنامه نیم ویژه نامه ای با عنوان «پدرو آلمودوار» به چاپ رسیده است. از دیگر مطالب این شماره می توان به عناوینی همچون تکامل تاریخی سینما در اسپانیا از مبدأ تا امروز، بررسی فیلم های آلمودوار، نقدی از ماریو بارگاس یوسا درباره پیرمرد و دریا، فراخوان مالیخولیا از بوطیقای الکترونیک و... اشاره کرد.

در این شماره همچنین مطالبی را با عناوین ۲۲ گرم درباره سه گانه آلخاندرو گونزالس اینارییتو، بحثی درباره وضع امروز سینمای ایران، زیبایی شناسی و سیاست، گفت وگو با احمدرضا احمدی و... می خوانیم.

مقام موسیقایی

ماهنامه تخصصی موسیقی «مقام موسیقایی» ویژه اردیبهشت ماه ۸۶ منتشر شد. در شماره ۳۹ این ماهنامه مطالبی همچون رساله موسیقی خواجه نصیرالدین طوسی، مصاحبه با بهزاد عبدی آهنگساز، موسیقی پاپ در ایران، سیواروتیر، از اجتماعات موسیقی، ویژه مرحوم پرویز یاحقی، کهنه کتاب، موسیقی و آلزایمر، موسیقی ترکمن و... آمده است. دیگر مطالب این شماره عبارتند از: کرمان سرزمین سورناها، شاید این بار...، مادریگال، زمان آهسته می گذرد، درباره عین الدین مریوانی خواننده کرد، باغ از گذشته برای آینده، نقد «آذر کیمیا»، کنسرت های تالار اندیشه، معرفی آثار موسیقایی و...

شعر

شماره ۵۰ و ۵۱ فصلنامه تخصصی «شعر» ویژه بهار به چاپ رسید. در شماره جدید این فصلنامه مطالبی با عناوین صورت سیرت مجموع گل و خورشید است، ادبیات و صداقت، نی نوای دهم، عشقی با شهریار، بیدل به روایت حسینی، سینما و ادبیات مجاز، رقص با صدای انفجار، ابتهاج، سوره تماشا، همواره با شعر، مسأله عشق و نان و گل، تعریف شعر و... را می خوانیم. همچنین مطالبی دیگر با عناوینی همچون نیمه های گم شده مرثی، پسامرگ ها، عاشقی جرم فشنگی است، باغ بی برگی، مشق های عاشقانه، شعر امروز کرمانشاه، گذر و نظری به برخط خون، از حرف پرم، خوانش پنج شعر امروز و... در این نشریه آمده است.

به نمایش می گذارد. او می گوید: «حس کردم آمادگی دارم به کند و کاو دراین خاطره جمعی بپردازم، اگرچه مطمئن نبودم موفق می شوم. وقتی که تنها ۱۶ سال داشتم نوشتن درباره بیافرا را شروع کردم. یک نمایشنامه خیلی ضعیف نوشتم اما حداقل این کار نشان داد که به این موضوع علاقه دارم. با پدرم قبل از نوشتن آن نمایشنامه مصاحبه های بسیاری کردم و از تمام گفته های او با وسواس زیادی در متن استفاده کردم.»

آدیچی همچنین خشم سرکوب شده خود را بهانه ای برای نوشتن داستان کوتاهی کرد که عنوان همین رمان برنده اورنج او را داشت، اما جالب آن که وقتی دست به نوشتن رمان زد بخشی از این عصبانیت ها و انفجار و غلیان احساسات درونی او فروکش کرده بودند. او هردوپدربزرگش را در این جنگ از دست داده است و از همین رو این رمان را به یاد و خاطره آنها تقدیم کرده است. اگرچه پروسه نوشتن این رمان برای آدیچی بسیار دردناک بود اما او این بار موفق شد خود را از آن خاطرات تلخ رها کند. او می گوید: «وقتی آن داستان کوتاه درباره جنگ بیافرا را می نوشتم اتفاق ها هنوز خیلی برای من ملموس بودند. آن موقع خیلی دل شکسته تر بودم، اما وقتی به رمان نویسی روی آوردم پی بردم برای نوشتن یک اثر موفق باید برخی تعصبات و احساسات تلخ را کنار بگذارید. در رمان من هنوز هم رگه هایی از همدردی با خانواده های قربانیان وجود دارد اما کل کتاب در باره آن نیست.»

با وجود گذشت ۴۰ سال نیجریه هنوز هم از این جنگ داغدار است و آدیچی امیدوار است رمانش مرهم دیگری براین زخم کهنه باشد. او می گوید: «ما این چیزها را در مدرسه یاد نمی گیریم. در تاریخ نیجریه یک خیز بلند از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ وجود دارد. برای بسیاری از مردم نیجریه این رمان یک اثر تاریخی نیز هست و وقتی می شنوم که نیجریه ای ها می گویند: «پدر و مادرم این جنگ را پشت سر گذاشتند اما تا قبل از کتاب شما کسی با ما در باره آن حرف نزد» واقعاً خوشحال می شوم.

والدین خود آدیچی استاد دانشگاه هستند و او در مجموع خانواده فرهیخته ای دارد. خواهر بزرگ او یک پزشک است و آدیچی در ابتدا تصمیم داشت راه او را دنبال کند اما متوجه شد که به پزشکی هیچ علاقه ای ندارد. او از همان سن هفت سالگی خواندن و نوشتن کتاب را دوست داشت و تعریف می کند که چطور وقتی خبر پیروزی اش را به پدرش داد، اشک درچشمانش حلقه زده بود. آدیچی می گوید: «واقعاً از دیدن این که چقدر هیجان زده شده بود تعجب کردم. او شروع کرد به خواندن یک شعر ایگبو، یک ترانه سپاس الهی. پدرم مرد توادر و آرامی است و با خودم فکر کردم تنها به گفتن: «چه خوب شد» بسنده خواهد کرد اما او از شدت خوشحالی شروع کرد به آواز خواندن و من از شدت هیجان گریه ام گرفت.»

آدیچی نیجریه را خانه و کاشانه خودمی داند اما مجبور است تا زمان اتمام تحصیلاتش در رشته مطالعات آفریقایی در دانشگاه ییل در آمریکا بماند. او همزمان نویسندگی خلاق را نیز تدریس می کند و با وجودموفقیت رمان «نیمی از یک خورشید زرد» اش تأکید می کند برای داشتن یک درآمدخوب و ثابت باید همچنان به تدریس بپردازد. آدیچی می گوید: «برنامه ها و دوره های آموزش نویسندگی خلاق خیلی ضروری نیستند و وجودشان تنها به این خاطر است که آدم هایی مثل ما بتوانند امرارمعاش کنند.»

اما حال با بردن جایزه اورنج، فروش تصاعدی کتابش و معرفی آن در باشگاه های مختلف کتابخوانی او به اندازه کافی به لحاظ مالی تأمین خواهد بود. آدیچی می گوید: «فکر می کنم این جور شانس ها فقط یک بار نصیب آدم می شود.»